

بررسی و تحلیل مبانی و معانی و مولفه های سکولاریسم

نجاتعلی شوراکن

دانشجوی دکترای جامعه شناسی سیاسی دانشگاه آزاد جهرم

چکیده

در جوامع پست سکولار، دین، هم چنان در چارچوب مدرنیته، نیرویی مؤثر در شکل دهی به شخصیت بخش بزرگی از ملت به شمار می آید و، از طریق اظهارنظر کلیساها و مجامع دینی، هم چنان در افکار عمومی سیاسی تاثیر به سزایی دارد. البته دین باید از ادعای خود در شکل دهی ساختار زندگی دست بردارد و بدین ترتیب، پیوند میان حکومت و دین از هم گسسته می شود.

سکولاریسم تأثیراتی عمیق و گسترده از خود بر جای نهاده که این تأثیرات عموماً در راستای غلبه ی نفعانیت و غیبت معنا از زندگی و پشت پا زدن به ارزش هایی بود که در گذشته جزء نهادی ترین و استوارترین مظاهر انسانیت می بودند. به این شکل سکولاریسم بر تمامی ساختارهای علمی، فرهنگی، معرفتی، سیاسی و اقتصادی تأثیرات خود را بر جای نهاد که البته نباید این تأثیرات را تنها در جداسازی قلمروی معارف، و تقسیم آن به دینی و غیردینی دانست. بلکه سکولاریسم در تطورات تاریخی و تغییرات مفهومی اش، ماهیت همه چیز را در معرض تغییر و تحول قرار داد.

واژه های کلیدی: سکولاریسم، مدرنیته، روشنگری، حکومت، دین.

مقدمه

خاستگاه رشد و تداوم فرهنگ سکولاریسم در اروپاست، به گونه ای که امروزه وجه غالب فرهنگ غرب را تشکیل می دهد. در گستره فراملی، کلان، ملی و فردی می توان از سکولاریسم بحث کرد. مجموعه مباحث این بخش در زمینه تبیین مفهوم، روند شکل گیری و مبانی سکولاریسم است. در اروپا طی سده های پس از عصر روشنگری تحولاتی رخ داد که منجر به شکل گیری این فرهنگ شد. با توجه به انباشت سرمایه ناشی از انقلاب صنعتی و فرآورده های صنعتی، این فرهنگ در قرن نوزدهم به استعمار و استثمار روی آورد. در مدتی اندک و به پشتوانه قدرت و توان نظامی و صنعتی، کشورهای جهان تحت استیلا و نفوذ آن قرار گرفتند. این تفکر در مواجهه با اندیشه دینی حاکم بر جوامع اسلامی پیامدهای گوناگونی به دنبال داشت. (اعوانی و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۸) در این مقاله، پرسش اساسی این است که سکولاریسم چیست؟ فرآیند شکل گیری و مبانی فکری آن کدام است؟

مفهوم سکولاریسم

الف - مفهوم لغوی سکولاریسم

پیش از ورود به بحث، ضروری است ابتدا مفهوم «سکولاریسم» را بیان کنیم. این کار موجب می شود که از یک سو، هنگام کاربرد این واژه، مفهوم آن به دقت مورد بررسی قرار گیرد و از سوی دیگر، این بحث منجر به ایجاد چارچوبی مشترک و واحد گردد و سبب شود که از محدوده بحث خارج نشویم.

حیطه مفهومی «سکولاریسم» چیست؟ آیا مراد از آن، جدایی حوزه دین از سیاست است؟ یا فراتر از آن، الحاد و انکار خدا را نیز شامل می گردد؟ اگر مفهوم سکولاریسم، الحاد را نیز در برگیرد، دولت مبتنی بر این رهیافت، با دین در تمامی صحنه های فردی و جمعی و افراد دیندار، که بر اساس مبانی دینی، خود را موظف به دخالت در امور سیاسی می دانند، برخورد و مبارزه می کند. اما اگر چنین مفهومی را اخذ نکنیم، در برخی جوانب زندگی مانند جنبه های فردی و فکری اظهار دینداری برای افراد آزاد است.

معادل لاتین این واژه *secularis* بوده که از واژه *saeculum* به معنای «دنیا» یا «گیتی» در برابر «مینو» اخذ شده فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی درباره این واژه، معانی متعددی ذکر کرده است؛ از جمله به موارد ذیل می توان اشاره کرد: ناسوتی، بشری، بی حرمت، زمینی (غیر معنوی) دنیوی، غیر مذهبی، این دنیایی، عرفی، این جهانی و گیتیانه (در برابر معنوی یا اخروی). یکی از نویسندگان معاصر غرب نیز در توضیح معنای لغوی این واژه، آن را مشتق از واژه لاتین *saeculum* دانسته است و معنای آن را «گروهی از مردم» می داند. او می گوید: در پی تحولات کلیسا، این واژه از معنای لغوی به معنای اصطلاحی منحصر شده است و به عالم مادی در قبال عالم معنوی اشاره دارد. این نویسنده همچنین معتقد است که واژه سکولاریسم در کشورهایی با مذهب پروتستان مصطلح است، اما در کشورهایی با مذهب کاتولیک از آن به واژه لاییک (*laicit*) تعبیر می شود. این واژه در قانون اساسی کشور ترکیه نیز به کار برده شده و مشتق از دو کلمه یونانی [*laos*] به معنای مردم و [*laikos*] به معنای عامه مردم است، به گونه ای که جدا از پادشاهان لحاظ شده اند. (بریجانیان، ۱۳۷۱: ۲۵)

ب تعریف واژه سکولاریسم

به نظر می رسد با توجه به معنای متعدد لغوی، که از این واژه بیان گردیده، مفهوم این واژه تا حدی روشن شده باشد و بر «سکولاریسم» را به معنای «جدا بودن جامعه دینی از جامعه سیاسی» می داند، به گونه ای که دولت حق هیچ گونه اعمال قدرت در امور دینی نداشته باشد و کلیسا نیز نتواند در امور سیاسی مداخله کند. (ضاهر، ۱۹۹۳: ۳۸)

با دقت در تعریف فوق می توان دریافت که برخی از این تعاریف ناظر به پیامدها و اغراض نهفته در این واژه است. برخی دیگر نیز اشاره به مبانی و مقومات فکری صاحبان آن تعاریف دارد. در این رویکرد، یکی از اغراض مهم سکولاریسم، رهایی از سلطه کلیسا در شؤون سیاسی جامعه است؛ به این معنی که حاکمیت سیاسی باید از تاثیر مستقیم و غیر مستقیم کلیسا برکنار باشد.

البته، برخی در این مورد، اغراض دورتری را مد نظر قرار داده اند؛ از جمله اشاره به این مساله که سکولاریسم عامل اساسی وحدت اجتماعی است و جوامع با هر مسلک و گرایش فکری در سایه سکولاریسم به وحدت دست می یابند و از عصبیت ها و جناح بندی ها رها می شوند. (اعوانی و دیگران، ۱۳۷۵: ۱۵)

در تعریفی دیگر، در باره مقومات فکری و فلسفه سکولاریسم آمده است: «سکولاریسم» نظامی عقلانی است که روابط بین افراد، گروه ها و مؤسسات را با دولت بر اساس مبادی و قوانین عمومی، که متضمن تساوی افراد جامعه در قبال آن است، تنظیم می کند و مهم ترین شاخصه های آن عبارت است از:

۱- جدایی دین از دولت؛

۲- طرد قومگرایی و طایفه گری سیاسی؛

۳- برقراری مساوات بین افراد ملت علی رغم اختلاف دینی که محاکم مدنی عمومی آن را تضمین می کنند؛

۴- تساوی بین زن و مرد در قانون و احوال شخصی و اینکه فرد بر اساس قوانین دینی یا مدنی یا هر دو می تواند ازدواج کند؛

۵- منشا قانونگذاری جامعه است که براساس نیازها و مشکلات قانون وضع می کند.

۶- حاکمیت و مشروعیت حکومت از ملت است.

۷- منزلت داشتن فرهنگ علمی و عقلانی؛

۸- به رسمیت شناختن حقوق مذاهب و قومیت های دینی گوناگون؛

۹- آزادی دین از سیطره دولت و دولت از سیطره دین. (العیسی، ۱۹۹۰م: ۱۸)

یکی دیگر از تعاریف سکولاریسم عبارت از این است: سکولاریسم نظامی است که بین دو جنبه روحانی و دنیوی جدایی و فاصله می اندازد. نتیجه اینکه هر کس این جدایی را محترم نشمارد و بر کسی که حاکمیت دنیوی دارد طغیان کند و یا کسی که حاکمیت کلیسایی دارد بر جنبه دنیوی طغیان نماید از دایره شمول این تعریف خارج است (همان: ۳۸)

فرآیند شکل گیری سکولاریسم

در این مقاله برآنیم تا فرآیند شکل گیری سکولاریسم، خاستگاه و سیر تحول تاریخی آن را بررسی نماییم و برخی از پیشگامان و حاملان تفکر سکولاریسم را به طور مجزا مورد شناسایی قرار دهیم. از این رو، این بخش متضمن دو محور است که عبارتند از:

الف - سیر تحول تاریخی سکولاریسم؛

ب - زمینه های فکری سکولاریسم.

سکولاریسم دستاورد تحولات فکری است که پس از نهضت فکری در پهنه اروپا ایجاد شد. این تحولات فکری واکنشی بر سیر تحولات قرون وسطی در اروپا بود که به اعتقاد بسیاری از مورخان، از سال ۴۷۶م آغاز و تا سال ۱۴۹۲م تداوم یافت. لذا، هریک از مشخصه های سکولاریسم بازتابی از واکنش ها و تحرکاتی است که در قرون وسطی توسط اربابان کلیسا و به اسم آیین مسیحیت صورت می پذیرفت:

الف سیر تحول تاریخی سکولاریسم

گفته شد که سکولاریسم نتیجه منطقی درگیری و تنازع فرهنگی اروپا پس از عصر روشنگری است. طی چهار قرن درگیری، در اروپا فرهنگ جدیدی شکل گرفت که امروز آن را به نام «سکولاریسم» می شناسیم. اما این تحولات ریشه در قرون وسطی داشت. از این رو، نگاهی اجمالی به تحولات دوره پس از شکوفایی علم خواهیم داشت.

در یک نگرش کلی، قرون وسطی دارای ویژگی هایی است: به لحاظ سیاسی، حقوق خصوصی و عمومی مختلط و به هم ریخته و به لحاظ فکری، بارزترین مشخصه این دوره عبارت از فقدان دو بعد انتقاد و درک تاریخ، فقدان یا نقصان روحیه بررسی و مشاهده و احترام بیش از اندازه به قدرت است. خصوصیت دیگر این دوره، یکسان انگاشتن دولت با میراث خصوصی یک خانواده

با تمام نتایجی است که بر این اصل مترتب می شود. از دیگر ویژگی های این دوره، قدرت کلیساست. (موسکا و بوتو، ۱۳۷۰: ۸۶)

کلیسا روابط و عقاید سیاسی را با اوضاع سیاسی و اجتماعی قرون وسطی نسبت به هر دوره دیگری، چه قبل و چه بعد از آن، نزدیک تر ساخت. (راسل، ۱۳۷۳: ۴۳۰)

به لحاظ فرهنگی نیز قرون وسطی با اشکال گوناگونی از دوگانگی مواجه است: دوگانگی میان روحانیان و عامه مردم، دوگانگی میان فرهنگ لاتینی و فرهنگ نیوتونی، دوگانگی میان حکومت آسمانی و حکومت زمینی و دوگانگی میان روح و جسم و همه اینها در اختلاف نهایی پاپ و امپراتور خلاصه می شود. این دوگانگی ها هر یک منشا متفاوتی دارد و هر کدام ملهم از فرهنگ خاصی است. (راسل، ۱۳۷۳: ۴۳۱) عصر روشنگری و تحولات واپسین آن به این دوگانگی ها و اختلاف های دیگر خاتمه داد.

در دو قرن اولیه قرون وسطی، مسیحیت به تدریج، رشد کرد. در ابتدا، مسیحیان به قدرت مادی بی علاقه بودند. این امر برخاسته از متن انجیل بود که به این نکته اشعار داشت که آنچه را متعلق به قیصر است به قیصر واگذار و آنچه را که متعلق به خداست به کلیسا و پاپ. اما این بی علاقه دیری نپایید و وقتی که بیشتر مردم و حتی امپراتورها به دین حضرت مسیح علیه السلام گرویدند، دوام نیافت. (موسکا و بوتو، ۱۳۷۰: ۸۸)

با مسیحی شدن کنستانتین، امپراتور روم، مسیحیت رشد قابل توجهی کرد. در امپراتوری روم، قدرت دنیایی و قدرت دینی با هم آمیخته بود و امپراتور پیشوای مذهبی نیز به شمار می رفت، ولی تشکیلات کلیسا این آمیختگی را نمی پذیرفت. مسیحیت ویژگی جهانشمولی داشت و می خواست تا فراسوی حدود امپراتوری نشر و اشاعه یابد. پیشوایان و سلسله مراتب روحانی این مذهب یعنی اسقف ها و کشیش ها از سوی امپراتور تعیین نمی شدند. بر همین اساس، مسیحیت از بدو پیدایش، نسبت به دولت یا حکومت به خودمختاری گرایش داشت. (همان: ۸۸)

هنگام فرمانروایی کنستانتین و در زمان جانشینان وی، کلیسا نظارت دولت را تحمل کرد. در امپراتوری روم شرقی نیز به علت اینکه وحدت حکومت دوام بیشتری یافت، این سنت بر جای ماند، اما در روم غربی، کلیسا به زودی به استقلال رسید و در صد برتری جویی برآمد. (همان: ۸۸) در پایان قرن پنجم، مساله جدایی این دو قدرت از جانب کلیسا مطرح شد و پاپ ژلازاول قلمرو روحانیت را مافوق امپراتور اعلام داشت و امپراتور را در امور دنیایی برتر از اسقف دانست.

سال های ۶۰۰ تا ۱۰۰۰م را به «عصر ظلمت» تعبیر کرده اند. در اواخر قرن نهم، نظریه برتری قدرت کلیسا بر قدرت غیر دینی به درجه تکامل خود رسید. از قرن یازدهم به بعد در اروپا پیشرفت هایی حاصل شد که به کلیسا نیز سرایت کرد و منجر به نضج فلسفه مدرسی گردید. در این قرن، بر قدرت فوق العاده پاپ افزوده شد. در قرن دوازدهم، فلسفه مدرسی به رشد خود ادامه داد و تعارض امپراتور و دستگاه پاپ نیز تداوم یافت. در نظریاتی که از برتری قدرت غیر دینی حکایت می نمود و نظراتی که از استقلال هر دو قدرت دفاع می کردند و هر دو قدرت را منبعث از اراده الهی می دانستند چالش ایجاد شد. بدین سان، نه تنها در عمل، بلکه در زمینه افکار و عقاید نیز تعارض ایجاد کرد. در این قرن، جنگ های صلیبی نیز اتفاق افتاد. این جنگ ها به لحاظ فرهنگی برای اروپا از اهمیت والایی برخوردار است؛ (راسل، ۱۳۷۳: ۶۰۱-۶۱۷) زیرا موجب انتقال فرهنگ مشرق زمین به اروپا و آشنایی آنان با این فرهنگ شد. (موسکا، ۱۳۷۰: ۹۸)

در قرن سیزدهم، توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴م)، بزرگترین فیلسوف مدرسی، ظهور کرد. اما در سال های پایانی این قرن، علی رغم تداوم نزاع بین کلیسا و دولت، زمان تحول فرارسیده بود. در این قرن، فلسفه قرون وسطایی از هم پاشید. این تحولات ناشی از ظهور یک طبقه جدید اجتماعی (تاجر و ثروتمند) است. افراد این طبقه، که همان بورژواها و در هوش و احاطه بر مسائل دنیایی با طبقه روحانی برابر بودند، به تدریج، توانستند در میان روستاییان و برخی فئودال های حامیان سنتی کلیسا نفوذ کنند و آنها را به سمت خود جذب کنند. در نتیجه، تمایلات آزادی خواهانه شکل گرفت و خواهان زندگی اقتصادی مستقل از دستگاه کلیسا شدند. از دیگر زمینه ها، ظهور حکومت های سلطنتی مستقل و نیرومند بود که به تدریج، نخست در فرانسه و انگلستان و اسپانیا روی کار آمدند. این پادشاهان با طبقه بازرگانان تازه به دوران رسیده علیه اشراف و پاپ متحد شدند. (راسل، ۱۳۷۳: ۴۳۳)

در این قرن، به تدریج، زمینه های پیدایش عصر روشنگری و شکل گیری فرهنگ جدید مهیا شد. سکولاریسم همزاد با تمدن جدید است که ریشه های آن به دوره روشنگری می رسد. به لحاظ فکری، راجر بیکن^۱ (1214-1294) م، که تحت تاثیر بسیاری از علوم مسلمانان قرار گرفته، نخستین کسی بود که اعتقاد داشت فقط روش های تجربی یقین آور است. به گفته دامپی، این تفسیری انقلابی بود و اهمیت آن فقط از یک دوره مطالعه نوشته های دیگر عصر او فهمیده می شود. او اعلام داشت که تنها راه آزمون درستی گفته ها، مشاهده و آزمایش است. (یر، ۱۳۷۱: ۱۱۲) وی نسبت به فلسفه مدرسی انتقاد می کرد و علاقه فراوانی به ریاضیات و علوم داشت. در دوران خود به الحاد و جادوگری متهم گردید و مدت مدیدی از عمر خود را در تبعید و زندان به سر برد. (راسل، ۱۳۷۳: ۶۴۶-۶۱۷)

با توجه به آنچه گفته شد، می توان ادعا کرد که پیشینه تاریخی سکولاریسم به قرن سیزدهم به بعد بازمی گردد. در این قرن، با فراهم آمدن مقدمات پیشرفت علم، به تدریج، تقابل و تعارض میان علم و دین به شکل های گوناگون ظهور یافت. امروزه برخی معتقدند که در دیانت حضرت مسیح علیه السلام علم و دین در تقابل با یکدیگرند؛ زیرا در انجیل، علم به عنوان «شجره ممنوعه» معرفی شده است و با پیشرفت علم، کلیسا خود را مجبور دید از حریم دیانت دفاع کند و تحت عنوان «حکومت» در برابر علم قد علم نماید.

از جمله پیشگامان سکولاریسم در قرن چهاردهم، دانتی (۱۲۶۵-۱۳۲۱) و پتر ارک (۱۳۰۴-۱۳۷۴) هستند. دانتی کاتولیک مذهب بود، اما منبع حقیقت را در خارج از حوزه مسیحیت می جست. وی در قصیده ای طولانی به تمسخر جهان آخرت پرداخت. پتر ارک، که اهل ایتالیا بود، در قصیده ای به مادیگرایی و اومانیزم اظهار دل بستگی کرد. روحیه نوزایی نیز در این قرن از ایتالیا آغاز گشت. در سال های پایانی این سده در چین کاغذ اختراع شد. (صعب، ۱۹۹۵: ۸۶) از سوی دیگر، در این قرن کوشش بسیاری برای کشف مناطق جغرافیایی صورت گرفت. پرتغالیان به راهنمایی اخترشناسان اسلامی و یهودی، نخستین کاشفان بودند. واسکودوگاما در سال ۱۴۹۷ دماغه نیک را کشف کرد و به هند رسید و کریستف کلمب نیز در سال ۱۴۹۲ به جزیره باهاما رسید. این کشفیات منجر به شکل گیری استعمار در مناطق جدید گردید و موجب گشت که جامعه بسته اروپا به مناطق دیگری راه یابد و زمینه تحولات جدیدی از جمله فرهنگ جدید فراهم شود. (یر، ۱۳۷۱: ۱۲۴)

به این ترتیب، نهضت نوزایی در قرن چهاردهم و پانزدهم از ایتالیا آغاز گشت و حاملان فکری آن، بخصوص در قرن پانزدهم، مدعی بودند که دین تنها پاسخگوی مشکلات و نیازها نیست. یکی از زمینه های شکل گیری سکولاریسم در این زمان، اهتمام بیش از حد به علوم انسانی، مانند لغت، شعر، تاریخ و ادب، است. هدف این کار تبیین رابطه انسان ها با یکدیگر و ایجاد تفاهم در جهت ایجاد جامعه برتر بود. بدین سان، محور تمدن الهی بر انسان متمرکز گردید، در حالی که محور علوم الهی تبیین رابطه انسان با خداوند است. (صعب، ۱۹۹۵: ۸۶)

قدرتمندی دولت های بزرگ در قرن پانزدهم، که مرهون کشف باروت و تحولات سریع سیاسی و فرهنگی بود، از زمینه های مهم شکل گیری سکولاریسم است. این امر موجب سقوط دستگاه پاپ و تضعیف اشراف ملوک الطوائفی گشت. آشنایی بیش تر و عمیق تر اروپاییان با فرهنگ عهد کهن - یعنی مبانی فکری و معرفتی یونانیان - نفوذ تفوق آمیز آن بر طرز تفکر مردم و بخصوص طبقه راهبر، موجب شکل گیری نهضت روشنگری در این قرن گردید. (موسکا، ۱۳۷۰: ۱۱۴)

فرهنگ عصر نوزایی دارای ویژگی ها و مشخصه هایی است که آن را از عصر قرون وسطی متمایز می سازد؛ از جمله آنها کاهش حاکمیت کلیساست. فرهنگ عصر جدید، بیش از آنکه روحانی و دینی باشد، دنیوی است. دولت ها روزبه روز قومی تر شدند و جای کلیسا را، که بر فرهنگ جامعه نظارت داشت، گرفتند. دولت و پادشاه با اتحادی که با بازرگانان ثروتمند داشت، جای طبقه اشراف را گرفت و آن را در کشورهای گوناگون به نسبت های متفاوت تقسیم کرد. (راسل، ۱۳۷۳: ۶۸۰) از جمله دیگر مشخصه های این عصر، افزایش قدرت علم است. نخستین مطلب جدی علم، که علیه کلیسا انتشار یافت، نظریه کپرنیک

¹ Regeren Bac

بود. وی نخستین تغییر بزرگ را در نگرش علمی پس از دوران نوزایی ایجاد کرد. این امر با واکنش شدید کلیسا مواجه شد و از این زمان، نزاع میان احکام جزمی و علم آغاز گشت و احکام جزمی کلیسایی کست خوردند. به این ترتیب، حاکمیت علم، که مورد قبول بیشتر فلاسفه جدید قرار گرفت، با حاکمیت کلیسا تفاوت فراوان پیدا کرد. با توجه به این دو مشخصه، می توان مهم ترین پیامد عصر روشنگری را درهم شکسته شدن فلسفه مدرسی و احیای فلسفه افلاطون عنوان نمود. از دیگر دستاوردهای این عصر، تشویق به فعالیت فکری و علمی است.

در معماری، نقاشی و شعر نیز نهضت روشنگری تحول عمیقی ایجاد کرد. لئونارد داوینچی (۱۴۵۲-۱۵۱۹م) به عنوان هنرمند، عالم و مهندس، اصول اساسی و مبادی بسیاری از کشفیات را اعلام کرد که شامل مرکزیت خورشید در اخترشناسی و مکانیک گالیله ای بود. وی معتقد بود که باید پژوهش های علمی، ریاضی و صنعت جایگزین پژوهش های نظری گردد. او مدعی گردید که فعالیت و تفکر علمی، هر دو یک چیز و تجربه و آزمایش اساس علم است. با این حال، خواستن تنها مواد خاصی به دست می دهد که با عمل هوشیارانه خود بر روی آنها معرفت عقلی ایجاد می گردد. (آدی، ۱۳۶۸: ۱۷۷)

ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷م) امپراتوران را به استقلال عمل در قبال کلیسا دعوت کرد. وی تیره بختی را ناشی از حاکمیت کلیسا دانست و آن را سخت مورد انتقاد قرار داد. او در فلسفه سیاسی و زمامداری سیاسی پایه گذار رویکردی است که تا پیش از آن وجود نداشت. مونتینی (۱۵۹۲-۱۵۳۳) از دیگر متفکران عصر نهضت فکری است. اگر ما به دو منبع ناخت برای معرفت معتقد باشیم - یکی حواس و دیگری خرد مونتینی، که احیا کننده مکتب «شک» در عصر جدید است، بر صحت گواهی هر دو خط بطلان می کشد و در هر دو تشکیک می کند. (کرسون، ۱۳۶۳: ۵۰۹) مونتینی می گوید: اعتقاد به نادانی یکی از زیباترین و مطمئن ترین جلوه های قضاوت به شمار می رود. در بیشتر نوشته های او، طبیعت گرایی و احیای شکاکیت به چشم می خورد. (آدی، ۱۳۶۸: ۱۸۷)

اصلاح دینی حرکت دیگری است که در جهت بنیان نهادن عصر جدید از آن یاد می شود. پیشتازان این حرکت فکری لوتر، کالون و لویولا بودند. لوتر برخی مراجع قدرت کلیسا را به معارضه طلبید تا حقانیت برخی اعمال خودشان نظیر بخشش گناهان، را با دلیل اثبات کند. جنبش اصلاح دینی، به اعتقاد دامپی یر، با سه هدف عمده رخ داد: نخست، برقراری انضباط کلیسا؛ دوم، اصلاح عقیده بر مبنای اصول برخی از جنبش های سرکوب شده پیشین و سوم، تحقیق در نظارت جزمی اعتقاد و اجازه داوری درباره کتاب مقدس. (یر، ۱۳۷۱: ۱۳۰)

فرانسویس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) متعلق به سده هفدهم است. شکوفایی جریان تجربه گرایی انگلستان و مذهب عقلایی در این سده رخ داد. بیکن نماینده تجربه گرایی و رنه دکارت بنیانگذار عقل گرایی است که هر دو مکتب بر ویرانه های فلسفه قرون وسطی بنیان نهاده شده اند. بیکن روش تجربی را به کار بست و معتقد به مذهب طبیعی در قبال مذهب مبتنی بر وحی بود. او در مذهب طبیعی، همچون دیگر رشته های علمی، تجربه را روا می دانست و مذهب وحیانی را چون از حوزه حس و تجربه خارج بود، رها کرد. بیکن در پی علمی بود که در جامعه کاربرد داشته باشد و بتوان به وسیله آن به قدرت رسید؛ همان اندیشه ای که زیربنای فکری بیشتر اندیشمندان این دوره است. (آدی، ۱۳۶۸: ۱۹۶؛ ۲۰۱)

رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) معرفت انسانی را، که تا پیش از این با حاکمیت یافتن شک گرایی سست شده و فرو ریخته بود، به ساحل یقین و استوارترین پایه ها. مهم ترین مشکل و پرسش او این بود که آیا راهی به سوی یقین وجود دارد یا نه؟ وی از شکاکیت خویش بر وجود خود استدلال کرد و این عمل در نظر وی سرآغاز همه افکار دیگر بود. او از شک مونتینی خدا و انسان را استنتاج کرد. از نظر او، فکر و متفکر مقدم بر هر شیء است و با جمله معروفش (می اندیشیم پس هستیم) وجود متفکر را اثبات می کند. (آدی، ۱۳۶۸: ۲۰۱)

جریان تجربه گرایی، عقل گرایی و شک گرایی در قرن هفدهم و قرون پس از آن تداوم پیدا کرد. جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) م با جدایی سلطه دنیایی از سلطه کلیسایی و منع کلیسا از دخالت در سیاست، گامی استوار به سوی سکولاریسم برداشت. به طور کلی، در قرن هفدهم، کلیسا خطر افکار آزادی خواهان را احساس کرد و خواهان مقابله شدید با آن شد. این مطلب منجر به اعدام برخی از نویسندگان و تصویب قانونی در سال ۱۷۵۷ مبنی بر تعقیب و اعدام مؤلفان گردید، اما با انقلاب فرانسه این

قانون لغو شد. در یک کلام، در این قرن، در حوزه سیاست و نظریه پردازي سياسي، مباني ماورای طبیعی و لاهوتی قطع شد. این امر ناشی از مجادلات دینی و فرهنگی بود. مادی گرایی و عقل مداری دو ویژگی مهم جو سیاسی این قرن بود که به واسطه تجدید نظر در آثار افلاطون و رواقیان به دست آمده بود. (قربان، ۱۹۸۳ : ۴۲)

سده هجدهم عصر روشنگری نام گرفته است. بسیاری از متفکران این عصر بر معرفت عقلی تکیه کرده اند. گروهی نیز بر تجربه تاکید داشتند که با مطرح شدن نظریه «ذره انگاری» شکل جدیدی به خود گرفته است. برکلی و لایب نیتس مشربی تجربی دارند. هیوم شک گراست و کانت بزرگ ترین فیلسوف این عصر از تعاطی حس و تجربه با عقل گرایی، دستگاه فکری جدیدی را بنیان می نهد. سده نوزدهم تداوم مکتب کانت است که گرایش های گوناگونی در آن مطرح شد و مورد نقد و بررسی قرار گرفت. مذهب معنوی مطلق هگل، بدبینی شوپنهاور و مشرب تحصلی کنت نیز نظریه هایی بر مبنای مکتب کانت می باشند.

تفکر سکولاریسم در قرن نوزدهم تداوم یافت و شفاف تر گردید. برخی از نظریه پردازان مهم در این زمینه عبارتند از: داروین که انتشار نظریاتش در جهان اسلام موجی از تعارضات فکری ایجاد کرد. داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲ م) کتاب تکامل انواع را در سال ۱۸۵۹ م ارائه و نظریه معروف خود درباره انسان را مطرح کرد و واکنش های متعددی در جهان اسلام و ایران به دنبال داشت. (ادیب صعب، ۱۹۹۵ : ۹۷)

آگوست کنت (۱۸۰۴-۱۸۷۲ م) از دیگر نظریه پردازان رهیافت اومانیزم است. وی حیات بشری را به سه مرحله تقسیم کرد و دین را متناسب با مرحله ابتدایی حیات بشر دانست و مرحله سوم را، که امروزه در غرب سیطره یافته است، متکی بر روش علمی انگاشت که دین در آن جایگاهی ندارد.

نیوباخ (۱۸۰۴-۱۸۷۲ م) مهم ترین پایه گذار سکولاریسم الحادی است. وی به طور صریح، مدعی است که محور دین خدا نیست، بلکه انسان است و دین ساخته و پرداخته دست انسان می باشد. اما در حیوانات دیگر چنین قدرتی یافت نمی شود. تنها امتیاز انسان نسبت به حیوانات دیگر برخورداری از عقل، اراده و محبت و هدف خلقت، کمال بخشیدن بدان هاست.

مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) از دیگر نظریه پردازانی می باشد که به شدت از باخ متأثر است. وی باخ را مارتین لوتر دوم می داند که انسان ها را از وهم خداپرستی نجات داد. مارکس با هدف الغای دین - نه جدایی دین از سیاست - جامعه بشری را به انهدام دین کشاند. وی اعلام کرد که «دین افیون ملت هاست.» در تداوم نگرش مارکسیستی، مارکسیسم - لنینیسم در بخشی از اروپا به عنوان آیینی جدید جایگزین مسیحیت گشت. کلیه دول مارکسیستی مبتنی بر سکولاریسم الحادی بودند و در کشورهاشان، بر اساس قوانین داخلی، گروه های مذهبی آزادی دینی نداشتند.

رهیافت الحادی سکولاریسم در قرن بیستم همچنان تداوم یافت. فروید (۱۹۳۹-۱۸۵۶) با نگرش روان شناختی، دیدگاه باخ و مارکس را تکمیل کرد. از نظر او، همان گونه که کودک در دوران طفولیت محتاج پدری است که از او حمایت و نگهداری کند، در دوران جوانی و پیری نیز محتاج پدر آسمانی است. از این رو، مساله ای به عنوان دین و خدا اختراع نموده است. از دیگر فلاسفه این قرن فیخته (۱۹۰۰-۱۸۴۴) بود که ملحد و منکر وجود خداوند بود. جان پل سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵) نیز از فلاسفه این سده به شمار می آید که همچون فیخته منکر خداوند بود و ادعا می کرد که انسان در سایه اختیار و آزادی، جوهر وجودی خود را به تعالی می رساند. (صعب، ۱۹۹۵ : ۱۰۰)

ب زمینه های فکری شکل گیری سکولاریسم

۱- نهضت اصلاح دینی: سکولاریسم مشربی است که تنها می تواند در اقلیم مسیحیت رشد و نمو کند؛ زیرا سرچشمه های آن در تعالیم مسیحیت به صورت تحریف شده وجود دارد. بنابر مندرجات کتب مسیحی، بین دیون مردم به قیصر و دیون مردم به خدا باید تفاوت قایل شد. بنابراین، اصل جدایی دین از سیاست، که از اصول زیربنایی سکولاریسم به شمار می آید، ناشی از موقعیت ویژه غرب و نشأت گرفته از جهان بینی ویژه مسیحیت است و در تاریخ و فرهنگ مشرق زمین، پایه و اساسی ندارد. گفته شد که تحولات پس از عصر روشنگری، واکنشی نسبت به مسائل و رخدادهای پیش از این عصر و قرون وسطی به شمار می رود. یکی از تحولاتی که از زمینه ها و عوامل عمده اصول و دستاوردهای اصلی سکولاریسم محسوب می شود نهضت اصلاح

دینی است. نهضت اصلاح دینی یا رفرمیسم جریان‌ی است که طی آن به تدریج، از نفوذ مذهب در شؤون گوناگون زندگی جوامع اروپای غربی کاسته شد. (رحیمی، ۱۳۶۸: ۱۰۰)

یکی از پیامدهای مهم نهضت اصلاح دینی، فردگرایی است که از مبانی فکری سکولاریسم محسوب می‌شود. در حقیقت، آموزه پروتستانیسم مبنی بر خودکشی‌شی به لحاظ منطقی، مشوق خودگرایی است و به آزادی وجدان و حقوق طبیعی رهنمون می‌گردد. مسلماً میان جنبش اصلاح دینی و سکولاریسم رابطه وجود دارد. این امر را می‌توان در تحولاتی که پس از نهضت اصلاح دینی بنیان نهاده شده و تناقض‌هایی که پروتستانیسم به بار آورده است، جستجو نمود. از دستاوردها و پیامدهای مهم دیگر آن مشخص شدن اخلاق بود؛ زیرا لوتر و کالون به اخلاقیاتی توصیه می‌کردند که مبتنی بر انگیزه‌های درونی بود و افراد باید به ندای وجدان خود گوش می‌دادند و به عبارت دیگر، مبتنی بر اصول اخلاقی نبود.

از بهترین اصولی که نهضت اصلاح دینی بر آن تاکید می‌ورزید و از مبانی و اصول اساسی سکولاریسم به شمار می‌آمد جدایی دین از سیاست بود. کالون، از دیگر رهبران نهضت اصلاح دینی، در سال ۱۵۴۱ م پیش‌نویس قانونی برای کلیسای ژنو تهیه کرد که بر اساس آن، قلمرو سیطره حکام غیر مذهبی و کلیسا کاملاً مشخص و تفکیک شده بود. کالون معتقد بود که حکومت غیر مذهبی یک حکم الهی است و برای مسیحیان نفع اساسی به دنبال دارد. وی بر این نکته اصرار می‌کرد که توصیه‌های او مستقیماً برگرفته از کتاب مقدس است. لوتر نیز وجود یک قدرت دنیوی نیرومند را، که همه موظف به اطاعت از او باشند، ضروری می‌دانست. (همان: ۱۰۱)

جدا کردن مبدا قلمرو دینی از قلمرو دنیوی را می‌توان طلوعه یکی از ویژگی‌های سکولاریسم برشمرد که حرکت اصلاح دینی در آن نقشی اساسی داشت. تمایز میان جهان دینی و دنیوی منجر به پیدایش فضایی فکری شد که در سایه آن، مطالعه تجربی و علمی جهان شکل گرفت.

۲- تبدیل جامعه بسته به جامعه باز: از جمله عواملی که در شکل‌گیری تمدن جدید و بالتبع، فرهنگ جدید نقش دارد، برون‌نگری غرب و جذب عناصر مفید و سازنده از فرهنگ و تمدن‌های دیگر است. تماس مکرر اروپایی‌ها با مسلمانان در جنگ‌های صلیبی و همچنین حکومت اسلامی اندلس، که در اواخر قرن اول هجری بنیان نهاده شده بود، موجب انتقال فرهنگ اسلام به اروپا گشت. آنان تاسیس کتابخانه، ترویج کشاورزی، استخراج معادن و اختراع وسایل جدید از جمله ساعت را از مسلمانان آموختند.

در سال‌های همزمان با عصر روشنگری، اکتشافات جغرافیایی اروپاییان را به این نتیجه رهنمون ساخت که تنها به فکر جامعه و اقتصاد بسته خود نباشند و به دنبال کشف مسائل جدید برآیند. این امر تحولی در افکار بسته و منجمد اروپایی‌ها نیز به وجود آورد و طبقه جدیدی، که معتقد به ارزش‌های جدید بود، نضج گرفت. عبور از جامعه بسته به جامعه باز برای غربی‌ها تداعی‌گر عبور از جامعه مذهبی به سکولار است. (رحیمی، ۱۳۶۸: ۱۰۲)

۳- پیدایش جامعه صنعتی: همزمان با تحولات مقارن با عصر روشنگری و پس از آن، متفکرانی در غرب، پا به عرصه وجود نهادند که به صنعت و فن‌آوری روی آوردند، به گونه‌ای که علم در قبال عقل‌نظری از اهمیت والایی برخوردار گردید. در حقیقت، فن‌گرایی ناشی از اهتمام بیش از حد نسبت به تجربه‌گرایی و علم بود که یکی از مبانی فکری سکولاریسم محسوب می‌شود. ویژگی فن‌آوری جدید سلطه بر طبیعت بود. پیامدش نیز آن بود که روابط تولیدی دچار تغییر و دگرگونی گشت. انسان از کشاورزی به صنعت روی آورد و کسانی هم که به حرفه کشاورزی اشتغال داشتند با نفی سنت‌های حاکم گذشته رابطه تولید را همسو با سایر بخش‌ها و نظام اقتصادی به پیش بردند. به تدریج، طبقه متوسط در جامعه شکل گرفت که بر خلاف طبقات سنتی پیشین، پیوندهای طبیعی در محیط برخوردار نبود. این طبقه «بورژوا» نامیده شد و در قرن هجدهم از ثروت فراوانی برخوردار بود و به تدریج، خواهان ایفای نقش در اداره امور جامعه و حکومت گردید. بدین لحاظ، انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

از نگاه مارکس، بورژوازی علت فرهنگ و تفکر عصر جدید است، اما برخی دیگر معتقدند که بورژوازی در عصر جدید و مصادف با پیدایش تفکر عصر جدید به وجود آمده و هر یک از دیگری متاثر است. از دیگر پیامدهای فن‌آوری و صنعت، عقل‌مداری

است؛ زیرا انسان همواره در حال محاسبه گری است که نتیجه طبیعی آن، برنامه ریزی و تجزیه و تحلیل مسائل و پیش بینی و در نتیجه، نفی قضا و قدر و دین مداری است. تخصص و متخصصان چنین جامعه ای از ارج و مقام برخوردارند و جایگزین متولیان دینی می شوند.

۴- ظهور قدرت های مطلقه در اروپا: پیدایش قدرت های مطلقه و مستقل از سیطره کلیسا موجب سکولار شدن جامعه شد. طی جنگ های متعدد پس از عصر روشنگری، حکومت ها حساب خود را با کلیسا تصفیه کردند و تابعیت کلیسا و دین را به کناری نهادند.

۵- جنگ های داخلی در اروپا: جنگ های متعدد و بخصوص جنگ های سی ساله در اروپا، از زمینه های دیگر پیدایش سکولاریسم در غرب بود. (رحیمی، ۱۳۶۸: ۱۰۳)

بنیادهای فکری سکولاریسم

تمدن غرب بر مبنای سکولاریسم بنا نهاده شده و فرهنگ سکولاریستی بر ویرانه های اعتقادات حاکم بر قرون وسطی شکل گرفته است. با تولد عصر روشنگری در غرب، متولیان این جامعه، نخست آیین مسیحیت را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و پس از تزلزل و تخریب آن، فرهنگ جدیدی را پی ریزی کردند. خلاصه عملکرد رفتار غرب «دین زدایی» از جامعه است. اجرای این سیاست دو سویه بود: از سویی، در دین تردید ایجاد کردند و آن را باطل اعلام نمودند و از سوی دیگر، جانشینی برای آن معرفی کردند. نتیجه این کار جایگزینی سکولاریسم به جای آیین مسیحیت است. (شفیعی سروستانی، ۱۳۷۴: ۴۱)

در گردونه تحولاتی که پس از عصر روشنگری روی داد، که برآیند آن در سکولاریسم تبلور یافت، شاهد درهم تنیده شدن عوامل و دلایلی هستیم که در این بخش، از آن به بنیادهای فکری یاد کرده ایم. با توجه به مطالب پیشین، در این مقال، عناصر قوام بخش سکولاریسم را برشمرده می شود. در حقیقت، مباحث این بخش پاسخی است به این سؤال که عوامل و عناصر قوام

بخش سکولاریسم کدام است؟

الف انسان محوری (اومانیزم)

ب فردگرایی

ج عقل مداری (راسیونالیسم)

د علم محوری

ه - آزادی و تساهل

ز- ماشین انگاری جهان (ماشینیسم). (ردهدی، ۱۳۷۳: ۲۲)

نتیجه

بر اساس آنچه ذکر شد، مفهوم سکولاریسم و واژه معادل آن در عربی، از لحاظ لغوی و اصطلاحی از رویکردهای متعدد، مورد بحث قرار گرفت. به لحاظ تاریخی، سکولاریسم واکنشی طبیعی تحولاتی بود که پیش از عصر روشنگری در اروپا رخ داد. پیش از آن، تحولاتی در اروپا روی داد که اروپاییان در تعارض میان علم و عقل با دین، دین را به کناری نهادند و علم و عقل را به عنوان پایه های فکری - فرهنگی جدید بر گزیدند - که سکولاریسم نام گرفت. برخی از نویسندگان همچون دانتنی و ماکیاولی و سایر نویسندگان دنیوی، بنیادهایی را برای علوم و فرهنگ غرب ارائه کردند که از ارزش ها، و به طور کلی، دین فارغ بود. سکولاریسم به تدریج، همزمان با عصر روشنگری شکل گرفت. مسائلی در اروپا به وجود آمد که زمینه ساز این مساله شد، به گونه ای که در قرون هجدهم و نوزدهم، فرهنگ حاکم بر اروپا با آنچه پیش از آن وجود داشت، تفاوت ماهوی یافت؛ خدامحوری جای خود را به انسان محوری داد. عقل مداری، علم گرایی، سنت ستیزی و مانند آن از دیگر بنیادهای فرهنگ جدید بود.

یکی از لایه های غرب شناسی امروز شناخت فرهنگ حاکم بر آن است. این نوشتار تلاشی در جهت ارزیابی شناخت فرهنگ غرب بود. امید آنکه با شناخت غرب در ابعاد گوناگونش و چالشی که امروزه در حیات فرهنگ آن سامان با ادیان ابراهیمی به چشم می خورد، بتوان با درک واقع بینانه ای با آن برخورد نمود.

منابع

- ۱- غلامرضا اعوانی و دیگران، «سکولاریسم و فرهنگ»، نامه فرهنگ، ش ۲۱ (بهار ۱۳۷۵).
- ۲- ماری بریجانیان، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ویراسته بهاءالدین خرمشاهی، مرکز مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.
- ۳- عادل ضاهر، الاسبس الفلسفیه للعلمانیة، دارالساقی، بیروت، ۱۹۹۳ م.
- ۴- ادیب صعب، الدین والمجتمع رویة مستقبله، (بیروت: دارالنهار، ۱۹۹۵).
- ۵- گائتانو موسکا و گاستون بوتو، تاریخ عقاید و مکتب های سیاسی، ترجمه حسین شهیدزاده، چاپ دوم، مروارید، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶- برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، چاپ ششم، پرواز، تهران، ۱۳۷۳.
- ۷- دامپی یر، تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، سمت، تهران، ۱۳۷۱.
- ۸- البرت آدی، سیر فلسفه در اروپا، ترجمه علی اصغر حلبی، چاپ دوم، زوار، تهران، ۱۳۶۸، ج ۲.
- ۹- ملحم قربان، قضايا الفكر السياسي: الحقوق الطبيعي، مؤسسة الجامعية للدراسات و النشر، بیروت، ۱۹۸۳.
- ۱۰- علیرضا رحیمی، یرتفکر عصر جدید در اروپا، بعثت، تهران، ۱۳۶۸.
- ۱۱- برایان ردهدی، اندیشه سیاسی از افلاطون تا ناتو، ترجمه مرتضی کافی، اکبر افسری، آگاه، تهران، ۱۳۷۳.